



پھلو، پھلوان

درشاہنامہ فردوسی

تالیف

امین پاشا اجلالی

دانشگاه تبریز

مهر ۱۳۵۰



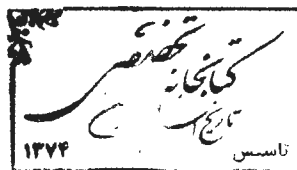
PIR
دریا

PI
پایه /
ن ۵

پهلوان، پهلوان در شاهنامه فردوسی

تألیف

امین پاشا اجلالی



انتشارات کمیته استادان

شورای جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران

دانشگاه تبریز

حق چاپ محفوظ است .

از این کتاب ۱۵۰۰ نسخه در چاپخانه شفق تبریز به چاپ رسید .

مهرماه ۱۳۵۰

فهرست مندرجات

۱-۵	۱- «پهلوی» از دیدگاه فرهنگ نویسان
۶-۱۳	۲- «پهلوی» در شاهنامه :
۶	الف - در مفهوم پهلوان، رزمنده، جنگاور ...
۹	ب - فرهنگ نویسان پهلوی را در مفهوم شهر نوشته‌اند
۱۳	ج - پهلوی بجای پهلوی
۱۴-۲۰	۳- «پهلوی» در شاهنامه :
۱۴	الف - پهلوی در معنی پهلوانی
۱۴	ب - بمعنی ایرانی و آریائی
۱۵	ج - در مفهوم شاهزاده ، نجیب و نژاده
۱۵	د - در ردیف اقوام و قبایل ایرانی
۱۵	ه - هرچیز گرانمایه و ارجمند
۱۶	و - کیش پهلوی و دین پهلوی
۱۷	ز - هرچیز باستانی مربوط به ایران
۱۸	ح - اطلاق خط و زبان پهلوی
۲۱-۲۷	۴- «پهلوان» در شاهنامه :
۲۱	الف - پهلوان اسم است :
۲۲	۱- به مرد یا زن دلیر گفته میشود
۲۳	۲- پهلوان بزرگ و فرمانده سپاه منظور است
۲۳	۳- در مفهوم ایرانی نژاده و اصیل بکار رفته است
۲۳	ب - صفت است

۲۴	«ترکیبات پهلوان» در شاهنامه
۲۸-۳۲	۵- «پهلوانی» در شاهنامه :
۲۸	الف - با یاء مصدری، بمعنی پهلوان بودن
۲۸	ب - با یاء نسبت، در خور پهلوان
۳۱	زبان پهلوانی :
۳۱	۱- بمعنی اعم زبان ایرانی است
۳۱	۲- زبان و خط دوره ساسانی است

یادآوری

۱- اظهارنظرهایی که دربارهٔ واژه‌های مورد بحث شده است صرفاً براساس استعمال آنها در شاهنامه بوده و کاربردهای دیگران بهیچ وجه مورد نظر قرارنگرفته است. برای این کار همهٔ ابیاتی که این کلمات در آنها بکار رفته از شاهنامه استخراج و پس از تأمل و تعمق، ابیاتی که نوعی ویژگی داشته و قابل توجه و اظهار نظر بوده است انتخاب گردیده و از آوردن بقیه خودداری شده است.

۲- از بحث دربارهٔ اتیمولوژی واژه‌های مورد بحث بجهت اینکه محققین ایرانی و خارجی بحث و تحقیق و اظهار نظرهای لازم را در این مورد انجام داده و چیزی باقی نگذاشته‌اند خودداری کرده، تنها به ذکر کیفیت استعمال آنها و معانی مستنبط از آنها در شاهنامه اکتفا شده است.

۳- نسخه‌ای که در تنظیم این نوشته مورد استفادهٔ اینجانب بوده شاهنامه‌ای است که بکوشش آقای دبیرسیاقی در اسفندماه ۱۳۴۴ خورشیدی در تهران بوسیلهٔ مؤسسهٔ مطبوعاتی علمی چاپ شده است.

۴- برای سهولت مراجعه به ترتیب شمارهٔ صفحه و ابیات مورد استشهاد در زیر هر یک از آنها داده شده است.

« پهلو » از دیدگاه فرهنگ نویسان

فرهنگ‌ها برای واژه « پهلو » معانی متعددی ذکر کرده‌اند از این قبیل :

صاح الفرس : پهلو ، به فتح پی‌ولام ، شیر مرد و دلیر باشد .
 مجمع الفرس : [به فتح اول و سوم] نام ولایتی باشد در شرقنامه
 (کذا) که زبان پهلوی به آن منسوب است و فِهلوی معرب آن است .
 مثالش شهنامه ؛ بیت :

بفرمود تا قارن جنگجوی ز پهلو به دشت اندر آورد روی
 و در معجم البلدان مسطور است که پهلو [به ضم لام] نواحی
 اصفهان باشد - و [به فتح لام] شجاع و دلاور باشد ، مثالش شاعر
 گوید ؛ شعر :

دل پهلو بسی بساز آورد ساز لهوش همه فراز آورد
 و در فرهنگ (کذا) به معنی مطلق شهر باشد و همین بیت را شاهد
 آورده و در حاشیه سامی در تحقیق فِهلوی بنظر رسیده که : ذکر حمزة
 ابن الحسن الاصبهانی فی کتابه الفهلویة منسوبة الی فِهله و فِهله اسم يقع

علی اربعة بلدان وهی اصفهان والّری و همدان و نهاوند .

غیاث اللغات : پهلوی [به فتح اول و ثالث] به معنی شهر و زبان پهلوی منسوب بدان است چرا که این زبان در ایّام قدیم به شهرها بود . و به معنی مرد شجاع و دلاور و مرد صاحب جاه و مال و نام پسر سام بن نوح علیه السلام و پارس پسر او بود .

فرهنگ رشیدی : ... و به فتح لام ، شهر چنانچه روستا ده ، و پهلوان را نیز گویند ، و در قدیم اصفهان ، ری ، همدان ، و نهاوند را پهلوی می گفتند ، چه شهرهای معروف همین بوده اند ، و باقی ده و روستا بوده ، و زبانی که بدین شهرها منسوب بوده پهلوی گفتندی ، و آنچه در دشت و در می گفتندی دری خواندندی ، فـَهلوی و فـَهلّه معرّب هر دو آن ، فردوسی گوید ؛ مثنوی :

همی بود تا یکزمان شهریار ز پهلوی برون شد ز بهر شکار
یکی لشکر آمد ز پهلوی بدشت که از گرد اسبان هوا تیره گشت
بفرمود تا قارن جنگجوی ز پهلوی به دشت اندر آورد روی

و عبدالواسع جبلی گوید ؛ بیت :

شه ایران و توران را مسلم شد به یک هفته

بلاد خسرو توران به سعی پهلوی ایران

و ابن یمین گوید ؛ بیت :

هستند گاه بخشش و کوشش غلام تو

حاتم به زر فشانی و رستم به پهلوی

آنندراج : ... و به فتح لام شهر را گویند عموماً و شهر اصفهان را گویند خصوصاً و گفته‌اند اصفهان و ری و نهاوند را پهلوی یعنی شهر دانسته‌اند و باقی را ده و روستا و زبانی که به این شهرها منسوب بود پهلوی می‌گفتند و آن چه در دشت و کوه و درّه بدان تکلم می‌کردند تبری و دری می‌گفتند زیرا که تیره به معنی پشته و کوه است و درّه شکافتگی میان دو کوه، و فله منسوب به پهل است (کذا) و زبان پهلوی را زبان پهلوانی نیز می‌گفته‌اند که اشارت به شهرهای مذکور بود ؛ ع : « ز پهلوی برون رفت کاووس شاه » و به معنی پهلوان است به فتح لام ؛ عبدالواسع جبلی گفته :

« شه ایران و توران را میسر شد به يك هفته

بلاد خسرو توران به سعی پهلوی ایران »

و پهلوان به معنی شهربان نیز آمده و پهلوی مخفف پهلوانی است : « هستند گاه بخشش و کوشش غلام تو

حاتم به زر فشانی و رستم به پهلوی » ...

برهان قاطع : ... و به فتح لام شهر را گویند مطلقاً، چه پهلوی به معنی شهری باشد - و نواحی اصفهان را نیز گفته‌اند - و مردم شجاع و دلاور باشد - مردم بزرگ و صاحب حال را هم می‌گویند چه مراد از راه پهلوی راه بزرگان یزدانی است - و نام ولایتی هم هست که زبان پهلوی منسوب به آن ولایت است و بعضی گفته‌اند که لغت پهلوی زبان پایتخت کیان بوده است .

و جمعی گویند نام پسر سام بن نوح است و پارس پسر او بوده و پارسی و پهلوی بدیشان منسوب است و معرب آن فَهلُو باشد .
از مطالعه مندرجات فرهنگها در مورد واژه پهلوی این نتیجه حاصل می شود که قدما برای واژه مذکور معانی چند اظهار کرده اند که معروفترین آن ها به قرار زیر است :

- ۱- به معنی شهر است .
- ۲- به معنی گرد و دلیر و پهلوان است .
- ۳- ولایت اصفهان را گفته اند .
- ۴- ولایت اصفهان ، ری ، همدان و نهاوند را گفته اند .
- ۵- مردم بزرگ و صاحب حال و توانگر را گفته اند .
- ۶- نام پسر سام بن نوح بوده است و پارس پسر او بوده و پارسی و پهلوی بدیشان منسوب است .

* * *

علاوه بر فرهنگ ها در منابع و مآخذ دیگر نیز اشاراتی به معانی پَهَلَوْ شده است . مؤلف ایران باستان (ج ۳ ، ص ۲۵۹۲) پهلوی را از « پارت » نام قوم دلیر ایرانی مشتق دانسته و متذکر شده است که پَهَلَوْ صورت تغییر یافته « پَر ثَوَه » است و پهلوان منسوب به آن است . در ایران کوده (شماره ۴ ، ص ۴۴) در مورد واژه « پارس » چنین آمده است : « پارس » و « پهلوی » در اصل هم ریشه و هم معنی بوده و معنی اصلی آن را باید میان « پارسا » و « پهلوان » (درستکار ، دلاور ، بزرگ ، توانا ،

جنگی و شاهزاده) دانست .

* * *

بررسی ابیات شاهنامه که این کلمه فراوان در آن بکار رفته است بعضی از مفاهیم و معانی مذکور در فرهنگ‌ها را تأیید می‌کند و این تصور را ایجاد می‌نماید که مأخذ لغت نویسان در انتساب اغلب این معانی به کلمه پهلوی، کتاب شاهنامه بوده است و گویندگان متأخر از استاد طوس که اشعارشان محلّ استشهاد فرهنگ نویسان قرار گرفته است در بکار بردن این واژه از کتاب شاهنامه متأثر بوده‌اند . لیکن برای برخی از معانی مذکور در فرهنگها مویدیتی در این کتاب بزرگ وجود ندارد .

« پهلو » در شاهنامه

واژه پهلو در شاهنامه در سه معنی و مفهوم استعمال شده است :

الف - در مفهوم پهلوان ، رزمنده ، جنگاور ... بیش از چهل مورد در شاهنامه می توان یافت که کلمه « پهلو » در این معنی بکار رفته است .

این واژه گاهی به تنهائی آمده است ، نظیر :

گمانم که آن چینی این پهلواست که هر گونه ساز و سلاحش نواست

۹۰۸ ، ۴۲۵ ، ۱

گزین بزرگان کیخسرو است سرنامداران و هم پهلو است

۴۱۷ ، ۱۰۱۲ ، ۲

چو بازارگانان در این دژ شوم نداند کس از دژ که من پهلوم

۲۱۰۰ ، ۱۴۱۴ ، ۳

همی گفت رادا دلیرا گوا یلا شیر دل برزوی پهلوا

۹۲۷ ، ۱۲۰ ، ۶

و گاهی اوصاف و مضاف الیه هایی به همراه دارد ، مثال :

پهلو بی همال :

وزو آفرین بر سپهدار زال یل زابلی پهلو بی همال

۲۰۷۸ ، ۲۱۱ ، ۱

پهلوی پاکزاد :

چو ترك آنچنان دید آواز داد که ای پیره سر پهلوی پاکزاد
۲۵۵۱ ، ۱۹۵۰ ، ۱

پهلوی پرگزند :

که تاکیست این پهلوی پرگزند کجا شیر گیرد به خَمِ کمند
۲۳ ، ۸۴۳ ، ۲

پهلوی پرخرد :

به نامه درون سر بسرنیک و بد نمودش بر آن پهلوی پرخرد
۲۱۲۱ ، ۲۱۳۰ ، ۱

پهلوی پاکدین :

ستودش فراوان و کرد آفرین بر آن پره‌نر پهلوی پاکدین
۴۸۲ ، ۶۲۱ ، ۲

پهلوی پیرسر :

بیخشایدت شاه پیروزگر که هستی چو من پهلوی پیرسر
۲۰۳۳ ، ۱۰۸۷ ، ۳

پهلوی پیش بین :

چو شب تیره شد پهلوی پیش بین بر آراست با شاه ایران زمین
۲۸۷ ، ۲۶۴ ، ۱

پهلوی پیلتن :

از آن پس پراکنده شد انجمن سوی خانه شد پهلوی پیلتن
۹۱۰۷۶۸۰۲

پهلوی دیوبند :

گرفتش سنان و کمان و کمند گران گرز را پهلوی دیوبند
۱۰۳۱ ، ۴۲۰ ، ۱

پهلوی رزمزن :

چو نستور گردنکش پاک تن چو نوش آذر آن پهلوی رزمزن
۷۶۱ ، ۱۳۵۲ ، ۳

پهلوان سرورو :

همان روز بزمی بیاراست نو بیامد جهان پهلوان سرورو
۶۲۲، ۷۲، ۶

پهلوان شیر مرد :

بگفتند کای پهلوان شیر مرد فراوان بجستند با او نبرد
۸۸، ۴۷، ۶

پهلوان نیکخواه :

درفش بزرگی و گنج و سپاه ترا دادم ای پهلوان نیکخواه
۴۷، ۲۵۵۸، ۵

پهلوان کینه خواه :

فریبرز باشد سپه کش به راه چو رستم بود پهلوان کینه خواه
۸۳۰، ۸۰۲، ۲

پهلوان نامدار :

هزار آفرین باد بر شهریار بویژه بر این پهلوان نامدار
۱۶۰۱، ۹۱۶، ۲

پهلوان نامجوی :

پرستنده با ریدك ماه روی سخن گفت زان پهلوان نامجوی
۵۴۶، ۱۴۰، ۱

پهلوان نامور :

چه دانستم ای پهلوان نامور که باشد روانم به دست پدر
۱۴۰۲، ۴۴۸، ۱

پهلوان نژاد :

برانگیز باره بکردار باد پس نامداران پهلوان نژاد
۲۰۷۳، ۱۷۳، ۶

پهلوان نو :

یکی نعره زد گفت برزو منم جهان را یکی پهلوان نو منم
۵۹۶، ۱۰۴، ۶

پهلوی نیک نام :

جهان پهلوان پور دستان سام مرا گفت کای پهلوی نیک نام
۲۲۲۹، ۱۸۰، ۶

پهلوی نیم روز :

برون رفت آن پهلوی نیمروز ز پیش پدر گرد گیتی فروز
۳۷۸، ۲۹۸، ۱

پهلوی نیو :

بخواند آن زمان بیژن گیورا همان تیغ زن پهلوی نیورا
۱۸۹۴، ۱۰۳۴، ۳

ب - فرهنگ نویسان پهلوی را در مفهوم شهر نوشته‌اند (به فتح لام شهر را گویند مطلقا ، چه پهلوی به معنی شهری است . « برهان قاطع ص ۴۳۰ ») . دقت و امعان نظر در ابیات شاهنامه این مفهوم را که (« پهلوی » مطلقا به معنی شهر باشد) مورد تردید قرار داده و دلایلی و ابیاتی بدست می‌دهد که می‌رساند لفظ پهلوی به معنی اعم و مطلق شهر نیست بلکه نوعی ویژگی و خصوصیت در این مفهوم هست .
در مواردی که سخن از شهر بطور اعم و مطلق می‌رود استاد طوس خود واژه « شهر » را بکار می‌برد .

سرافراز و گردنکش و پیلتن سزاوار هر شهر و هر انجمن
۲۰۸۱، ۲۱۱، ۱

بسی شهر خرم بنا کرد کی چو صد ده بنا کرد بر گرد ری
۲۹۸، ۲۷۹، ۱

بجائی که بسته است کاووس شاه نمایم ترا یک یک شهر و راه
۶۱۴، ۳۰۹، ۱

چو آمد به شهر اندرون تاجبخش خروشی بر آورد چون رعد رخس
۶۷۱، ۳۱۱، ۱

یکی شهر بد شاهرا شاهه نام همان از درسور و جشن و خرام

۱ ، ۳۴۵ ، ۹ - ۱۸۸

به شهر یا شهرهای خاصی که در منطقه معین قرار گرفته‌اند نیز اطلاق نمیشود و دلیلی در شاهنامه برای این مدعا نیست چنانکه گاهی از پهلوان شهر «تمیشه» (چالوس فعلی) و گاهی اصطخر و پارس اراده می‌شود و نیز مویندی بر این گفته فرهنگ نویسان که (پهلوان نواحی اصفهان را گویند «برهان قاطع ص ۴۳۰») در این کتاب بزرگ وجود ندارد. آنچه را که ابیات و شواهد موجود در شاهنامه که این واژه در آنها بکار رفته تأیید می‌کند معنی و مفهوم دیگری است که از روی مشابهت با مفهوم شهر مورد توجه قرار نگرفته است و آن همان مفهومی است که ما امروز از واژه «پایتخت» استدراک می‌کنیم و این کلمه در شاهنامه در مورد شهرهایی استعمال شده است که جنبه مرکزیت داشته‌اند. شواهد زیر بعنوان تأیید این مطلب آورده میشود :

بفرمود پس تا منوچهر شاه ز پهلوان (شهر تمیشه) به هامون گذارد سپاه

۸۲۱ ، ۹۵ ، ۱

بفرمود تا قارن رزمجوی ز پهلوان (تمیشه) به دشت اندر آورد روی

۸۳۲ ، ۹۵ ، ۱

ز پهلوان (پارس)^۱ همه موبدان را بخواند وزین گفته چندی سخن هابرا ند

۱۰ ، ۲۴۸ ، ۱

چوزال سپهبد ز پهلوان (پارس) برفت دما دم سپه روی بنهاد تفت

۱۹۳ ، ۲۸۹ ، ۱

۱- پارس پایتخت کی کاووس و تمیشه پایتخت فریدون بوده است .

همی بود تا نامور شهریار	ز پهلوی «پارس» برون رفت بهر شکار ۶۰۰، ۳۶۴، ۱
یکی لشکر آمد ز پهلوی «پارس» به دشت	که از گرد اسبان هوا تیره گشت ۷۶۲، ۴۱۹، ۱
ز پهلوی «پارس» همه موبدان را بخواند	ز سودا به چندین سخن ها براند ۴۹۵، ۴۸۶، ۲
بفرمود تا جمله بیرون شدند	ز پهلوی «پارس» سوی دشت و هامون شدند ۶۶۹، ۴۹۴، ۲
ز پهلوی «پارس» برون رفت کاووس شاه	یکی تیز برگشت گرد سپاه ۶۷۲، ۴۹۴، ۲
ز پهلوی «پارس» برفتند پرمایگان	سپهبد سران و گران سایگان ۱۶۰۶، ۶۷۳، ۲
ز پهلوی «پارس» به پهلوی پذیره شدند	همه با درفش و تبیره شدند ۴۵، ۶۷۶، ۲
ز پهلوی «پارس» همه موبدان را بخواند	سخنهای بایسته چندی براند ۱۷۶، ۶۸۲، ۲
بفرمود کز شهر بیرون شوند	ز پهلوی «پارس» سوی دشت و هامون شوند ۲۰۴، ۶۸۴، ۲
چو آمد ز پهلوی برون پهلوان	همه نامزد کرد جای گوان ۱۳۴۸، ۷۶۷، ۲
دو پهلوی بر آشوبد از خشم بد	نخستین ازین بد به ایران رسد ۴۱۷۹، ۱۵۱۱، ۳

آنچه که موجب شده است پهلوی را به معنی مطلق شهر بگیرند
شاید استعمال گاهگاه آن بطور متقابل با دشت و هامون بوده است و این
ظن را تقویت کرده است که باید پهلوی در مقابل دشت در مفهوم شهر

بکار رفته باشد در صورتیکه این امر نیز نمی‌تواند منافی داشتن مفهوم پایتخت و مرکز باشد یا دو مورد نیز می‌توان یافت که مفهوم شهر به معنی اعم بر مفهوم پایتخت می‌چربد و آن دو مورد زیر است :

پدید آمد از هر سوی خسروی یکی نامجویی ز هر پهلوی
۲۰۱، ۳۱، ۱

سواری بر افگند بر هر سوی فرستاد لشکر به هر پهلوی
۱۱۶۳، ۱۳۷۰، ۳

در این دو مورد نیز احتمال ضعیف برداشتن معنی پایتخت وجود دارد و می‌توان « هر پهلوی » را به معنی هر شهری که مرکز حکومت بوده و بزرگی در آن فرمانروایی می‌کرده است و نوعی مرکزیت داشته گرفت . در عوض ابیاتی نیز در شاهنامه وجود دارد که داشتن مفهوم شهر بطور اعم در آنها ضعیف و نارساست مثلاً درین بیت :

چو زال سپهبد ز پهلوی برفت دمسادم سپه روی بنهاد تفت
۱۹۳، ۲۸۹، ۱

که معنی شهر بطور مطلق خیلی مستبعد می‌باشد و مفهوم پایتخت اقوی است .

نتیجه‌ای که از تمام مطالب گفته شده حاصل میشود و اتیمولوژی واژه نیز یاری می‌کند (رک به ایران‌کوده شماره ۴ ص ۴۴ زیر واژه پارس) « پهلوی » و « پارس » هر دو از « پارت » نام قوم دلیر آریایی اشتقاق یافته و به مراکز حکومت شاهان ایرانی اطلاق میشود با این فرق که « پهلوی » کهن‌تر از « پارس » و در شمال ایران مستعمل بوده است در صورتی که « پارس » در قسمتهای جنوب متداول بوده است منتها در ادوار بعدی

بخصوص در عصر اسلامی این فرق از میان رفته است همچنان که زبان اقوام شمالی را در ابتدا پهلوی و زبان مردم جنوب را پارسیک می گفتند ولی بعدها هر دو را بنام « پهلوی » نامیده اند . مؤلف برهان قاطع با احتیاط به این معنی اشاره ای کرده است : (بعضی گفته اند که لغت پهلوی زبان پایتخت کیان بوده است ص ۴۳۰) این اشاره نیز تأیید می کند که یک معنی پهلوی پایتخت بوده است و زبان منسوب به آن را پهلوی می گفته اند همچنان که زبان رایج در دربار خسروان ساسانی را زبان (دری) می گویند .

ج - در یک مورد نیز « پهلوی » به جای « پهلوی » در ملحقات بکار رفته است .

به پهلوی زبان حصن را گنگ دان بر آن گنگ در کک بدی جاودان

۶ ، ۴۴ ، ۲۴

« پهلوی » در شاهنامه

در شاهنامه واژه « پهلوی » به معانی چند آمده است :

الف - پهلوی (پهلو + یای نسبت) در معنی پهلوانی ، منسوب
به پهلوان ، شایستهٔ مرد جنگاور .
برو بازوی پهلوی :

وزان پس بدو گفت رستم توی که داری برو بازوی پهلوی
۹۴۷ ، ۳۲۴ ، ۱

دستبرد پهلوی :

از آن دشمنان بفگند شست گرد نماید یکی پهلوی دستبرد
۳۹۵ ، ۱۳۳۴ ، ۳

میان بستن پهلوی :

گشاد آن میان بستن پهلوی بر آهیخت از و جامهٔ خسروی
۴۵۹۲ ، ۱۵۳۰ ، ۳

دامن پهلوی :

چو رستم و را دید و گرزگران بزد دامن پهلوی بر میان
۳۰۶ ، ۵۷ ، ۶

ب - به معنی ایرانی و آریایی در مقابله و مقایسه و مترادف باملل
و اقوام دیگر آمده است :

بفرمود تا خلعت خسروی ز رومی و چینی و از پهلوی
بیخشید یارانش را سیم و زر که را در خور آمد کلاه و کمر
۱۱۱۹ - ۲۰، ۱۶۴۱، ۳

ج - در مفهوم شاهزاده و نجیب و نژاده بکار رفته است. زال بهمن
را که به رسالت از جانب اسفندیار به سیستان می آید از دور می بیند
و با خود چنین می گوید:

چنین گفت کاین نامور پهلوی است سرافراز و با جامه خسروی است
۲۸۴۸، ۱۴۴۹، ۳

در نامه ای که گشتاسپ به ارجاسپ می نویسد چنین می آورد:
تو بر خویشان بر میفزای رنج که ما خود گشادیم درهای گنج
بیاریم گردان هزاران هزار همه کار دیده همه نامدار
همه ایرجی زاده پهلوی نه افراسیابی و نه پیغوی
۱۲۷۷ - ۹، ۱۳۲۹، ۳

د - در ردیف اقوام و قبایل ایرانی ذکر شده است و قوم پارت
منظور است.

هم از پهلوی، پارس، کوچ و بلوچ ز گیلان جنگی و دشت سروج
سپرور پیاده ده و دو هزار گزین کرد شاه از در کارزار
۶۶۲ - ۳، ۴۹۲، ۲۹۰

ه - هر چیز گرانبه و ارجدار و در خور بزرگان را با صفت و
مضاف الیه پهلوی می آورد.

جامه پهلوی:

زاسپ اندر افتاد پیران به خاک همه جامه پهلوی کرد چاک
۲۶۹۹، ۵۸۹، ۲

چو نزدیکی شهر ایران رسید همه جامهٔ پهلوی بردید
۴۹، ۶۰۱، ۲

زره و جوشن پهلوی :

زره نیز کرده به بر پهلوی در فشان سر از مغفر خسروی
۷۵۶، ۱۰۲۸، ۳

نشسته بر آن بارهٔ خسروی پیوشیده آن جوشن پهلوی
۷۳۸، ۱۳۵۰، ۳

گوه‌ر پهلوی :

بنه بر سرت افسر خسروی نگارش همه گوه‌ر پهلوی
۲۷۷۵، ۱۴۴۶، ۳

به سر بر نهاد افسر خسروی نگارش همه گوه‌ر پهلوی
۲۵۷۶، ۲۴۷۹، ۵

و - در ترکیباتی نظیر کیش پهلوی و دین پهلوی آمده است و مراد از آن هر آیین و روشی است که حقیقی و راستین باشد چنانکه یکبار معتقدات ایرانیان پیش از ظهور زردشت با عبارت « پهلوی کیش » بیان شده و یکبار نیز دین پهلوی در مورد بهدین بکار رفته است درنامه‌ای که ارجاسپ سالار چین به گشتاسپ می‌نویسد او را از اینکه دین زردشت را پذیرفته است و کیش پهلوی و باستانی را رها نموده ملامت می‌کند و چنین می‌گوید :

شنیدم که راهی گرفتی تباه به خود روز روشن بکردی سیاه
بیامد یکی مرد مردم فریب ترا دل پر از بیم کرد و نهیب
سخن گفت از دوزخ و از بهشت به دلت اندرون تخم زفتی بکشت
تو او را پذیرفتی و دینش را بیاراستی راه و آئینش را

بیفگندی آیین شاهان خویش بزرگان گیتی که بودند پیش
تبه کردی آن پهلوی کیش را چرا ننگریدی پس و پیش را
۱۳۲۲، ۳، ۹ - ۱۴۴

و در ازدواج بهمن باهمای دختر خودش « دین پهلوی » ذکر نموده
و از آن دین زردشتی را در نظر گرفته است .

یکی دخترش بود نامش همای هنرمند و بادانش و نیکرای
همی خواندندی و را چهرزاد ز گیتی بدیدار او بود شاد
پدر در پذیرفتش از نیکوی بدان دین که خوانی و را پهلوی
۱۵۴۲، ۳، ۵۰۰ - ۱۴۸

ز . در بعضی عبارات و ترکیبات در مفهوم باستانی و آنچه به ایران
کهن بستگی دارد بکار می رود :

دفتر پهلوی : نوشته ای که روایات کهن و باستانی ایران را دربردارد .
مرا گفت کز من سخن بشنوی بشعر آری از دفتر پهلوی
۳۰، ۹۳۰، ۲

نامه پهلوی : کتابی که محتوی شرح احوال و حوادث ایران
گذشته است .

نشته من این نامه پهلوی به پیش تو آرم مگر نغوی
۱۷۰، ۹، ۱

گوینده پهلوی : کسی که به افسانه ها و داستان های کهن ایرانی
آگاهی دارد .

چنین گفت گوینده پهلوی شگفت آیدت کاین سخن بشنوی
۱۴۰، ۱۵۹۵، ۴

ح - زبان پهلوی امروزه به زبان دوره اشکانی و ساسانی (فارسی میانه) اطلاق می‌شود در صورتی که بررسی در کلیات این شاهکار ارزنده پارسی نشان می‌دهد که تمام زبانهای پیش از اسلام در این اثر با عبارت «پهلوی» بیان می‌شود خواه زبان پیشدادیان باشد و خواه از زبان و خط کیانیان سخن رود یا منظور زبان و خط ساسانیان باشد نظیر شواهد آتی الذکر :

ز عنبر نوشتند بر پهلوی	چنانچون بود نامه خسروی
که این نامه از بنده کردگار	جهانجوی کیخسرو نامدار ۶۷۰، ۲ - ۱۵۲۲
یکی خط نوشتند بر پهلوی	به مشک از بر دفتر خسروی ۶۸۰، ۲ - ۱۲۷
نبشت اندر آن نامه خسروی	نکو آفرین بر خط پهلوی ۱۳۲۳، ۳ - ۱۴۱
به هر نامداری و خود کامه‌ای	نوشتند بر پهلوی نامه‌ای
که پیروز کیخسرو از پشت پیل	بزد مهره و گشت گیتی چونیل ۱۱۱۷، ۳ - ۸ - ۱۱۷
ز ترکان یکی بود با زور و نام	به افسون به هر جای گسترده کام
بیاموخته کثری و جادوی	بدانسته هم‌چینی و پهلوی ۷۸۳، ۲ - ۴۰۴
ز شهر برهمن به جائی رسید	یکی بیکران ژرف دریا بدید
بسان زنان مرد پوشیده روی	همی رفت با جامه و رنگ و بوی
زبانها نه تازی و نه پهلوی	نه چینی نه ترکی و نه پیغوی ۱۶۴۵، ۴ - ۷ - ۱۲۰۵

درایات و شواهد زیر مطابق معمول امروز، خط و زبان عصر اشکانی و ساسانی را پهلوی خوانده است .

اگر پهلوانی سخن بشنوی	ورا نام کندز بود پهلوی
زمانه پراز بند و اورند گشت	کنون نام کندز به بیکند گشت
۲۲۱ - ۲، ۱۱۲۲، ۳	
کجاکش ز فرزانیگی بود بهر	بیآورد فرهنگیان را ز شهر
نشست سرافرازی و خسروی	نبشتن بیآموختش پهلوی
۱۴۷ - ۸، ۱۷۲۷، ۴	
و را پهلوی نام کیروی بود	همین مه که بامیوه و بوی بود
۲۹۹، ۱۸۵۳، ۴	
که بر پشت پیلان همی راندیش	پراکنده از چرم گاوان و میش
درم بود و هم سرخ دینار بود	هزار و صد و شست قنطار بود
همی نام بردیش پیداوسی	که بر پهلوی موبد پارسی
۱۶۳۰ - ۱، ۱۹۱۵، ۴	
نوشتیم (بهرام گور) بر پهلوی نامه ای	به هر نامداری و خود کامه ای
۱۶۷۵، ۱۹۱۷، ۴	
جهاندار بهرام با تاج و گاه	زبان تیز بگشاد و گفتا ز شاه
نبشته خط پهلوی بر پرند	یکی نامه دارم بر شاه هند
۱۹۶۵ - ۶، ۱۹۳۱، ۴	
پسند آیدت چون زمن بشنوی	یکی نامه فرمود بر پهلوی (نوشیروان)
۹۴، ۲۰۰۷، ۵	
ابر دفتر و کاغذ خسروی	نوشتیم (بزرجمهر) سخن چند بر پهلوی
۲۴۷۷، ۲۱۱۸، ۵	

بدو داد پس نامه خسروی ۲۸۳۷ ، ۲۱۳۶ ، ۵	فراوانش بستود بر پهلوی
نبود آن زمان خط بجز پهلوی ۳۵۴۶ ، ۲۱۶۸ ، ۵	نبشتند بر نامه خسروی
برینسان که اکنون همی بشنوی ۳۵۵۱ ، ۲۱۶۸ ، ۵	کلیله به تازی شد از پهلوی
بر آیین شاهان خط خسروی ۱۴۱۰ ، ۲۳۷۸ ، ۵	یکی نامه بنوشت بر پهلوی
که از برتران پاک و برتر تویی ۱۷۹۸ ، ۲۳۹۶ ، ۵	به یزدان همی گفت بر پهلوی
زبان تیز بگشاد (شیرین) بر پهلوی ۳۴۸۲ ، ۲۴۸۰ ، ۵	بر آن آبداری و آن نیکوی
که ای گنج اگر دشمن خسروی ۴۲۴۹ - ۵۰ ، ۲۵۱۰ ، ۵	سخن گفت از آن پیل بر پهلوی
مکن دوستی نیز با دشمنم	و لیکن مرا شاه ایران قباد
بسی اندرین پند و اندرز داد	که همداستانی مکن روز و شب
که کس پیش خسرو گشاید دولب	مگر آنکه گفتار او بشنوی
اگر پارسی گوید ار پهلوی ۷۶ - ۷۸ ، ۲۵۱۵ ، ۵	

« پهلوان » در شاهنامه

شاهنامه يك اثر پهلوانی و حماسی و کارنامه رزمندگان و جنگاوران است ناگزیر در این نامه واژه پهلوان بالنسبه بیشتر از کلمات دیگر استعمال شده است آنچه که در اینجا درخور ذکر است « نوآنس » ها و اختلافات جزئی معنوی است که به مقتضای موارد استعمال، کلمه « پهلوان » پیدا کرده است :

الف - اسم است :

۱- به مرد یا زن دلیر و سخت کوش و درشت اندام اطلاق می شود که به فنون و آداب رزم و نبرد آگاه و آشناست (مرادف بَطْل عربی) بخش بزرگ زندگی او در میدانهای جنگ و نبرد و گرد و غبار پیکار سپری شده است . آویختن و خونریختن برای او شغل و حرفه محسوب می شود شواهد برای این مفهوم در شاهنامه فراوان است .

نیاکان من پهلوانان بدند پناه بزرگان و شاهان بدند

ز گر شاسپ تا نیرم نامدار سپهدار بودند و خنجر گذار

چو تو پهلوان یار دشمن مباد درخشنده جان تو بی تن مباد
۲۵۰، ۶۸۶، ۲

حرام است می بر جهان سربسر اگر پهلوانست اگر پیشه‌ور
۳۱۷، ۱۸۵۴، ۴

همه پهلوانان روی زمین برو یکسره خواندند آفرین
۴، ۱۱۵، ۱

برو برنشسته یکی پهلوان ابا قزو باسفت ویال گوان
۸۹۲، ۴۲۵، ۱

دلیران و شیران کاووس شاه همه پهلوانان با قزو جاه
۲۵۳۰، ۵۸۱، ۲

۲- گاهی از پهلوی، پهلوان بزرگ و فرمانده سپاه منظور است.

در ایران و توران چو من نیست کس هم‌آورد من پهلوان است و بس
۹۲۲، ۹۹، ۱

دل من پر اندیشه و روی زرد دهان خشک و لبها پر از باد سرد
چنین تیره شد بخت ساسانیان
۱۴۴- ۵، ۲۵۶۲، ۵

ورا پهلوان کرد بر لشکرش بدان تا به آیین بود کشورش
۷۸، ۲۸۴۳، ۵

بدان تن در آسیمه گردد روان سپه چون زید شاد بی پهلوان
۱۵۱، ۱۸۰۰، ۴

دل پهلوانشان بیمچد ز درد وزان پس به تندی نجوید نبرد
۵۵۷، ۱۸، ۱

تو گر پهلوانی ز قلب سپاه چرا آمدستی بدین رزمگاه
۲۲۶، ۷۷۴، ۲

بر آراست رستم سپاه گران زواره شدش برسپه پهلوان
۶۱۶، ۴۱۲، ۱

۳- در مفهوم ایرانی نژاده و اصیل و شریف بکار می‌رود و از این واژه کسی را که از خاندان‌های بزرگ و باستانی ایران باشد اراده می‌کند اگر چه جنگاور و نبرده نباشد :

یکی پهلوان بود دهقان نژاد دلیر و بزرگ و خردمند و راد

پیژوهنده روزگار نخست گذشته سخن‌ها همه باز جست
۱۳۸ - ۹، ۷، ۱

حرام است می بر جهان سر بسر اگر پهلوان است اگر پیشه‌ور
۳۱۷، ۱۸۵۴، ۴

چنان بد که هر شب دومی در جوان چه کمتر چه از تخمه پهلوان^۱

خورشگر بریدی بایوان شاه وزو ساختی راه درمان شاه
۱۳ - ۴، ۱۳۳، ۱

بدین نامه چون دست کردم دراز یکی مهتری بود گردنفر از

جوان بود و از گوهر پهلوان خردمند و بیدار و روشن روان
۱۷۴ - ۵، ۹، ۱

جوانی و از گوهر پهلوان مگر با تو او برگشاید زبان
۱۴۷۶، ۲۳۸۱، ۵

ب - صفت است به معنی دلیر، شجاع، تیرس و نیرومند مانند :

دل پهلوان :

برو بازوی شیر و خورشید روی دل پهلوان دست شمشیر جوی
۲۰۷، ۱۲۴، ۱

۱- در ترکیبات (تخمه پهلوان و گوهر پهلوان) احتمال دارد واژه «پهلوان»

جمع « پهلو » باشد (پهلو + ان علامت جمع) .

تن پهلوان :

کشد جوشن و خود و کوپال اوی تن پهلوان و برویال اوی
۱۴۲ ، ۲۵۷ ، ۱

گو پهلوان :

درودی رسانم به شاه جهان ز زال گزین آن گو پهلوان
۲۳۹ ، ۲۶۲ ، ۱

یل پهلوان :

بیامد سوی کاخ دستان فراز یل پهلوان رستم سرفراز
۴۱۸ ، ۳۵۷ ، ۱

شه پهلوان :

خردمند گفت ای شه پهلوان بدانندگی پیرو بر تن جوان
۹۴۹ ، ۱۳۶۰ ، ۳

رستم پهلوان :

به نخجیر شد شهریار جهان ابا نامور رستم پهلوان
۷۶ ، ۶۷۸ ، ۴

زن پهلوان :

یکی جام پر بادۀ خسروان بکف بر نهاد آن زن پهلوان
۳۱۹۲ ، ۲۴۶۱ ، ۵

ترکیبات « پهلوان » در شاهنامه

جهان پهلوان یا پهلوان جهان : بزرگترین لقب و عنوان جنگی
و لشکری است که به دلیرترین و زورمندترین و برجسته‌ترین پهلوان
از طرف شاه اعطا میشد .

جهان پهلوانی به رستم سپرد همه روزگار بهی زو شمرد
۵۷۶ ، ۳۶۲ ، ۱

دیگر پهلوانان ورزمندگان به او حرمت میگذاشتند و ازو تمکین می‌کردند . در مراسم و مجالس رسمی که در حضور شاه ترتیب می‌یافت بالاترین مقام و مرتبه از آن او بود در لشکر کشی‌ها و صف‌آرایی‌ها هم ابتکار جنگ در دست او بود و تشخیص و تعیین ویژه‌ای داشت .

این عنوان درخاندان گرشاسپ موروثی بوده است و بعد از گرشاسپ سام و زال ورستم به ترتیب این مقام را داشته‌اند و در ابیات زیر به ترتیب به پهلوانان مذکور اطلاق شده است .

جهان پهلوان گرشاسب ز جای جهانی به رزمش ندارند پای
۷۹۵ ، ۴۹ ، ۱

چه فرماید اکنون جهان پهلوان رهانم ازین درد و سختی روان
۸۲۱ ، ۱۵۳ ، ۱

که بر من نباشد کسی پادشاه جهان آفرین بر زبانم گوا
جز از پهلوان جهان زال زر که با تاج و گنج است و بانام وفر
۷۲۶ - ۷۰۱۴۸ ، ۱

چو این عهد و خلعت بیاراستند پس اسب جهان پهلوان خواستند
۳۰۰ ، ۱۲۹ ، ۱

به پهلوانانی که شهرت جهانی داشته‌اند و در جنگهای بزرگ شرکت داشته و رشادتها نشان داده‌اند نیز این عنوان اطلاق میشده است.

به گودرز گفت ای جهان پهلوان دلیر و سرافراز و روشن روان
۶۲۴ ، ۶۲۸ ، ۲

جهان پهلوان پورش افراسیاب بخواندش به نزدیک و آمد شتاب
۹۴ ، ۲۲۱ ، ۱

تو پدر و دبش ای جهان پهلوان که بادی همه ساله پشت گوان
۶۱۹ ، ۶۲۸ ، ۲

پذیره شدندش به يك روزه راه جهان پهلوانان و چندان سپاه
۴۶ ، ۶۷۶ ، ۲

پهلوان زمین : مورد استعمالش همانند جهان پهلوان و مترادف با

آن است .

برفت و همی خواند او آفرین ابر شاه و بر پهلوان زمین
۱۱۰۹ ، ۶۵۰ ، ۲

به گودرز بر آفرین خواندند و را پهلوان زمین خواندند
۱۳۴۷ ، ۱۰۵۵ ، ۳

پهلوان سپاه : فرمانده کل سپاه است و او کسی است که درفش و

پیل و کوس را شهریار به او می سپارد و همه مسوولیت های جنگی از
فتح و شکست به عهده اوست .

چو فرمان دهد نامبردار شاه منم ساخته پهلوان سپاه
۴۶۲ ، ۲۲۴۰ ، ۵

به پرده سرای آمد از بیشه شاه ابا موبد و پهلوان سپاه
۱۳۳۷ ، ۱۹۰۱ ، ۴

کنون گر تویی پهلوان سپاه چنانچون ترا باید از من بخواه
۱۵۳۸ ، ۷۴۵ ، ۲

بیامد بر طوس از آن رزمگاه چنین گفت با پهلوان سپاه
سزدگر به رزم چنین يك دلیر شود نامبردار يك دشت شیر
۹۹۴ - ۵ ، ۷۲۰ ، ۲

پهلوان زاده و پهلوان بچه : آن که پدر و نیاکانش پهلوان و رزمنده

هستند . و نیز به جوانان دلیر خطاب می شود .

چنان پهلوان زاده بیگناه (زال) ندانست رنگ سپید از سپاه
۸۹ ، ۱۱۹ ، ۱

پس از باره رودابه آواز داد که ای پهلوان بچه گرد زاد
۶۹۳، ۱۴۷، ۱

یکی پهلوان بچه شیر دل نماید بدین کودکی چیردل
۶۵، ۱۱۸، ۱

پهلوان بزرگ :

فرستاده ای کرد گیوسترگ به آگاهی پهلوان بزرگ
۸۲۹، ۳۷۴، ۱

پهلوان حواری :

پیامی رسانم ز اسفندیار اگر بشنود پهلوان سوار
۲۹۰۴، ۱۴۵۲، ۳

پهلوان دژم :

بسی پهلوان دژم دیده ام ولی همچو ضحاک کم دیده ام
۱۲۱، ۱۰، ۶

پهلوان جهان دیده :

ابر سام یل باد چندان درود که آرد همی ابر باران فرود
سرافراز گرد پسندیده را مرآن پهلوان جهان دیده را
۲۱ - ۲۰، ۲۱۷، ۱

پهلوان گزین :

بخورد و بیوسید روی زمین بختد ازو پهلوان گزین
۱۹۴، ۵۲، ۶

پهلوان دلیر :

چو سرگرم گردید میلاد شیر چنین گفت با پهلوان دلیر
۱۹۶، ۵۲، ۶

« پهلوانی » در شاهنامه

الف - بایاء مصدری ، به معنی پهلوان بودن ، بزرگی و فرماندهی
و ریاست . فرماندهی سپاه .

ترا داید گر مرغ شاید همی پس این پهلوانی چه باید همی
۱۴۵ ، ۱۲۲ ، ۱

مرا پهلوانی نیای تو داد دلم را خرد مهر و رای تو داد
۴۴ ، ۱۱۷ ، ۱

به ایران ترا پهلوانی دهد همان افسر خسروانی دهد
۱۴۲ ، ۷۷۰ ، ۲

ب - بایاء نسبت و لیاقت . در خور پهلوان ، شایسته پهلوان ،
متناسب با پهلوان (با توجه به معانی گوناگون این واژه) نظیر :
پهلوانی خوان :

یکی پهلوانی نهادند خوان نشستند بر خوان او فرخان
۳۹۴ ، ۱۳۳ ، ۱

پهلوانی کلاه :

پذیره شدنش سران سپاه سری کوکشد پهلوانی کلاه
۱۰۱ ، ۲۸۵ ، ۱

پهلوانی برویال :

که برگیرد این گرزو کوپال من همین پهلوانی برویال من
۲۰۲، ۳۹۳، ۱

پهلوانی نگین :

نهادند بر پشت شبرنگ زین کمر خواست با پهلوانی نگین
۷۴۷، ۹۳۷، ۲

زدن پهلوانی :

زدش پهلوانی یکی برجگر چنان کزد گرسو برون کردسر
۷۴۷، ۱۳۵۱، ۳

جوشن پهلوانی :

یکی جامه خسروانی بخواست همان جوشن پهلوانی بخواست
۱۲۵۳، ۱۳۷۹، ۳

تن پهلوانی :

ز ناخوردنش چشم تاریک شد تن پهلوانیش باریک شد
۴۶۶۱، ۱۵۳۴، ۳

پهلوانی درخت :

فرامر ز گفت ای گوشور بخت منم بار آن پهلوانی درخت
۱۳۴، ۲۰۵، ۲

پهلوانی سرشت :

دلیران که دیدند خشت مرا همان پهلوانی سرشت مرا
مرا برگزیدند بر خسروان بخاک افکنم نام نوشیروان
۲۰۱۴ - ۵، ۲۴۰۶، ۵

سخن گفتن پهلوانی :

سکندر دل خسروانی گرفت سخن گفتن پهلوانی گرفت
۱۲۱، ۱۵۶۵، ۳

پهلوانی سرود : لحن و آهنگی در ایران قدیم بوده است که بیشتر

درمجالس بزم پهلوانان نواختن آن مرسوم بوده است چنانکه از فحوای اییات شاهنامه بر می آید به همراهی این آهنگ سخنان پهلوانان و حماسه‌ها و رجزها خوانده میشد و توأم با این نوا شرح نبردها و کارهای شگفت‌انگیز و خارق‌العاده و دلاوریهای آنان سروده می‌شد.

سخن‌های رستم به نای و بهرود بگفتند با پهلوانی سرود
۱۶۰۷، ۹۱۶، ۲

ترا گاه بزم است و آوای رود کشیدن می و پهلوانی سرود
۶۵، ۲۵۴، ۱

بهرام چوبینه که اندیشه عصیان در سر دارد برای تهییج و تشجیع خود و اطرافیان چنين دستور می‌دهد.

بفرمود تا خوان بیاراستند می‌ورود و رامشگران خواستند
به رامشگرش گفت کامروز رود بیارای با پهلوانی سرود
نخواهم جز از نامه هفتخوان بر این میگساریم لختی به خوان
که چون شد به روئین دژ اسفندیار چه بازی نمود اندر آن روزگار
۱۷۶۰ - ۳، ۲۳۰۱، ۵

گاهی نیز سرود پهلوانی را مترادف سرود خسروانی ذکر می‌کند

و یکی می‌شمارد:

زننده بدان سرو برداشت رود هم آن ساخته خسروانی سرود
یکی نغز دستان بزد بردرخت کز آن خیره شد مردیدار بخت
سرودی به آواز خوش بر کشید که اکنونش خوانی توداد آفرید
بماندند یکسر همه در شگفت همی هر کسی رای دیگر گرفت
از آن زخمه سرکش چو بیهوش گشت بدانست کان کیست خاموش گشت

که چون باربد کس چنان زخم رود نداند نه آن پهلوانی سرود

۵، ۲۴۹۰، ۸ - ۳۸۱۳

زبان پهلوانی :

۱- به معنی اعم زبان ایرانی است مثلاً زبانی که سیاوش و زال نیز با آن سخن می‌گویند.

سیاوش غمی گشت از ایرانیان سخن گفت بر پهلوانی زبان

که میدان بازیست یا کارزار بر این بخشش و گردش روزگار

۲، ۵۳۲، ۷ - ۲۲۷۶

سپهدار ترکان چو آوا شنود بدانست کان پهلوانی چه بود

۲، ۵۳۲، ۵۳۸۰ - ۲۲۸۰

همی پهلوانی زبان بر گشاد (زال) فرامرز را گفت برسان باد

برو نزد رستم همه باز گوی که از بخت ما را چه آمد به روی

۶، ۱۹۴، ۳ - ۲۵۲۲

گشاده زبان و جوانیت هست سخن گفتن پهلوانیت هست

۱، ۹، ۱۷۱ - ۱۷۱

۲- زبان و خط دوره ساسانی و گاهی چنانکه گذشت زبان و خط

ایران پیش از اسلام (زبان پهلوانی به جای پهلوی) .

جهانجوی را نام ضحاک بود دلیر و سبکسار و ناپاک بود

همان بیورسپش همی خواندند چنین نام بر پهلوی راندند

کجا بیور از پهلوانی شمار بود در زبان دری ده هزار

۱، ۲۶، ۵ - ۱۰۳

به اروند رود اندر آورد روی چنانچون بود مرد دیهیم جوی

اگر پهلوانی ندانی زبان به تازی تو اروند را دجله خوان

۱، ۴۷، ۳ - ۳۳۲

به خشکی رسیدند سر کینه جوی	به بیت المقدس نهادند روی
چو بر پهلوانی زبان رانند	همی گنگ در هو ختش خوانند
به تازی کنون خانه پاک خوان	بر آورده ایوان ضحاک دان
زمانی همی بود بر ره نژند	۱ ، ۴۸ ، ۵۱ - ۳۴۹
چو آن نامه پهلوانی بخواند	پس از نامه شاه بگشاد بند
وز آن مرز دانا سری رابجست	ز کار جهان در شگفتی بماند
چو آن نامه بر خواند مرد دبیر	۵ ، ۲۳۰۹ ، ۲ - ۱۹۲۱
ابر پهلوانی بر او مویده کرد (باربد)	که او پهلوانی بخواند درست
	رخ نامور شد به کردار قیر
	۵ ، ۲۵۰۱ ، ۵ - ۴۰۳۴
	دو رخساره زرد و به دل پر زرد
	۵ ، ۲۵۳۱ ، ۴۱۶

در مورد بر گرداندن کلبله و دمنه از هندوی به پهلوی چنین می سراید.

نویسنده از کلک چون خامه کرد	ز بر زوی يك در سر نامه کرد
نیشتمند بر نامه خسروی	نبود آن زمان خط بجز پهلوی
همی بود با ارج در گنج شاه	بدان ناسزا کس نکردی نگاه
چنین تا به تازی سخن رانند	از آن پهلوانی همی خواندند
کلبله به تازی شد از پهلوی	برینسان که اکنون همی بشنوی
	۵ ، ۲۱۶۸ ، ۹ - ۳۵۴۵

فهرست ها

فهرست ها

۱- نام کسان

چهرزاد ۱۷	ابن الحسن (حمزه) ۱
حاتم ۲ ، ۳	ابن یمین ۲
حمزه (اصفهانی) ۱	ارجاسپ ۱۵ ، ۱۶
خسرو (پرویز) ۲۰ (۲)	استاد طوس (فردوسی) ۹
دستان (زال) ۹ ، ۲۴	اسفندیار ۱۵ ، ۲۷ ، ۳۰
رستم ۲ ، ۳ ، ۸ ، ۱۴ ، ۲۲ ، ۲۴ (۴) ،	افراسیاب ۱۵ ، ۲۵
۳۱ ، ۳۰ ، ۲۵	الاصبهانی (حمزه) ۱
رودابه ۲۷	ایرج ۱۵
زال ۶ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۵ ، ۲۴ ، ۲۵	باربد ۳۱
۳۱ ، (۲)	برزو ۶ ، ۸
زردشت ۱۶ (۲) ۱۷	برزوی ۳۲
زواره ۲۲	بهرام چوبینه ۳۰
سام ۲۵ ، ۲۷	بهرام (گور) ۱۹
سام بن نوح ۲ ، ۴ (۲)	بهمن ۱۵ ، ۱۷
سرکش ۳۰	بیژن ۹
سکندر ۲۹	بیورسپ ۳۱
سیاوش ۳۱ (۲)	پارس ۲
	پیران ۱۵
	تبری ۹

کیروی ۱۹	ضحاک ۳۲ ، ۳۱ ، ۲۷
گرشاسپ ۲۵ ، ۲۱	طوس ۲۶ ، ۹
گشتاسپ ۱۶ ، ۱۵	عبدالواسع جبلی ۳ ، ۲
گودرز ۲۶ ، ۲۵	فرامرز ۳۱ ، ۲۹
گیو ۲۷ ، ۹	فردوسی ۲
منوچهر ۱۰	فریبرز ۸
میلاذ ۲۷	
نستور ۷	قارن ۱۰ ، ۲ ، ۱
نوح ۴ ، ۲ (۲)	قباد ۲۰
نوش آذر ۷	
نوشیروان ۲۹	کاووس ۲۲ ، ۱۱ ، ۹ ، ۳
نیرم ۲۱	کک ۱۳
	کی ۹
همای ۱۷ (۲)	کیخسرو ۱۸ ، ۶ (۲)

۲- اماکن و شهرها

توران ۲	اصطخر ۱۰
چالوس ۱۰	اصفهان ۱ ، ۲ (۲) ، ۳ (۲) ، ۴ (۲) ، ۱۰
چین ۱۶ ، ۱۵	الری (ری) ۲
دشت سروج ۱۵	ایران ۲ ، ۷ ، ۱۱ ، ۱۶ ، ۱۷ (۴) ، ۳۱ ، ۲۹ ، ۲۸
روم ۱۵	
رویین دژ ۳۰	بیت المقدس ۳۲
ری ۹ ، ۴ ، ۳ ، ۲	بیکند ۱۹
زابل ۶	پارس ۱۰ (۳) ، ۱۱ (۹)
سیستان ۱۵	تمیشه ۱۰ (۳)

شاهه ۱۰	گنگ دژ هخت ۳۲
طوس ۵	نهایند ۲، ۳، ۴، ۹ (۲)
کندهز ۱۹ (۲)	همدان ۲ (۲)، ۴

۳- رودها

اروند ۳۱ (۲)	دجله ۳۱
--------------	---------

۴- طوایف و اقوام

آریایی ۱۲	ترکان ۳۱
اشکانی ۱۸، ۱۹	چینی ۶
ایرانی ۲۳، ۳۱	ساسانی ۱۳، ۱۸ (۲)، ۱۹، ۳۱
ایرانیان ۳۱	ساسانیان ۲۲
بلوچ ۱۵	کوچ ۱۵
پارت ۲، ۱۲، ۱۵	کیان ۳، ۱۳
پیشدادیان ۲، ۱۲، ۱۵	کیانیان ۱۸
ترک ۷	گیلان ۱۵

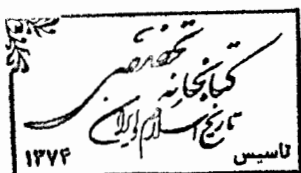
۵- زبانها و لهجه‌ها

الفهلویه ۱	تازی ۱۸، ۳۱، ۳۲ (۳)
پارسی ۴ (۲)، ۲۰	ترکی ۱۸
پارسیک ۱۳	چینی ۱۸ (۲)
پیغوی ۱۸	

دری ۲ ، ۳ ، ۱۳۰ ، ۳۱۰

هندوی ۳۲

فهلوی ۲



۶- کتابها

صاح الفرس ۱

آندراج ۳

غیاث اللغات ۲

ایران باستان ۴

ایران کوده ۴ ، ۱۲

فرهنگ ۱

برهان قاطع ۳ ، ۹ ، (۲) ، ۱۰ ، ۱۳

فرهنگ رشیدی ۲

سامی ۱

کلیله ۲۰ ، ۳۲ (۲)

شاهنامه ۱ ، ۵ ، (۲) ، ۶ ، (۳) ، ۹ ، ۱۰

مجمع الفرس ۱

(۲) ، ۱۲ ، ۱۴ ، (۲) ، ۲۱ ، (۲)

۲۴ ، ۳۰

معجم البلدان ۱

شرفنامه ۱

۷- ادیان

به دین ۱۶

اسلام ۳۱

۸- نام اسبها

شیرنک ۲۹

رخش ۹

۹- آهنگها

داد آفرید

۱۰- مسکوکات

پیداوسی ۱۹